

# افراطی‌گری اسلامی و علل گسترش آن در افغانستان و پاکستان

محمدطاهر رفیعی\*

## چکیده

جهان اسلام به خصوص افغانستان و پاکستان در چند دهه اخیر شاهد شکل‌گیری و رشد جریان‌های گوناگون با افکار متفاوت بوده است که بیشتر آنها با عناوینی همانند «افراطی‌گری مذهبی»، «اسلام‌گرایی»، «رادیکالیسم» و چه بسا «تروریسم» شهرت یافته‌اند. از اهداف و انگیزه‌های برخی اشخاص، مراکز و نهادهای مذهبی و همین‌طور سیاست‌های پلید استعمار و استکبار می‌توان به عنوان مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در این زمینه نام برد. در این میان چه بسا میان اصطلاح «افراطی‌گری» با عناوین مشابه آن، خواسته یا ناخواسته خلط می‌گردد؛ در حالی که بسیاری از جریان‌های مذهبی خواسته‌های حق‌طلبانه و مطابق با موازین شرعی دارند و خط‌مشی آنان از کسانی که به خشونت‌های نامتعارف مذهبی و قومی دامن می‌زنند، جداست؛ بنابراین در نوشتار حاضر، ضمن بررسی ماهیت افراطی‌گری و شاخصه‌های اصلی آن، به‌ویژه در افغانستان و پاکستان، نقش دو عامل دخالت‌های خارجی و شیوه آموزش حاکم بر مدارس مذهبی، به عنوان بسترها و محرک‌های اصلی در این زمینه، مورد توجه قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: افراطی‌گری، تروریسم، رادیکالیسم، افغانستان، پاکستان.

## پیش درآمد

اصطلاح «افراطی‌گری» در کاربرد امروزی آن، معنای عام و فراگیری داشته، دامنه‌ی آن بسیاری از جریان‌های فکری، سیاسی، مذهبی و حتی ملی را در بر می‌گیرد. اصطلاحات «اسلام‌گرایی»، «بنیادگرایی»، «رادیکالیسم» و «تندروی» تعبیرهای رایج دیگری است که در توصیف این رویکرد به کار می‌روند. در این زمینه چه‌بسا میان رویکردهای «عدالت‌خواهی»، «حق‌طلبی» و «اصلاح‌گری» با «افراطی‌گری» خلط می‌گردد؛ درحالی‌که تفاوت اساسی میان آنها وجود دارد. در رویکردهای نوع اول معمولاً از راه‌های قانونی و متعارف، با رعایت تمامی مصالح ملی و دینی، برای احقاق حقوق اذ دست‌رفته یا دفاع از داشته‌ها، اقدام می‌شود. در این فرایند ابزارها و راهکارهای خشن بیشتر به عنوان آخرین راه‌حل، آن هم با رعایت مصالح و مفاسد جوانب قضیه مورد توجه قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که جریان‌های افراطی، اغلب تحت تأثیر عوامل برونی و درونی از اصول عدالت‌خواهی و اصلاح‌گری فاصله گرفته، با پیروی از احساسات و تعصب‌های بی‌مورد مرز میان خودی و غیر خودی را نیز نادیده می‌انگارند؛ در نتیجه مشکلات و زیان‌های جبران‌ناپذیری در بُعد ملی و دینی و حتی برای منافع شخصی خودشان به وجود می‌آورند. به همین جهت افراطی‌گری، بیشتر نماد رفتارها و گفتارهای احساساتی، غیرمنطقی و متعصبانه تلقی می‌شود.

افراطی‌گری در اشکال گوناگون آن پیوسته در جوامع مختلف وجود داشته است. میان مسلمانان نیز از صدر اسلام تاکنون نمونه‌های از آن قابل ردیابی است که خوارج یکی از مصادیق بارز آن در سال‌های آغازین تاریخ اسلام به شمار می‌آید؛ هم‌اکنون نیز وهابیت و گروه‌های همسو با آن، به عنوان بارزترین جریان افراطی در جهان اسلام شهرت یافته‌اند.

به دلیل اهمیت موضوع، آثار زیادی در این رابطه تدوین و منتشر شده است که در نوشتار کنونی نیز به آنها فراوان استناد شده است؛ ولی مشکل بسیاری از آثار موجود، توجه‌نداشتن به تمایزهای افراطی‌گری با رویکردهای مشابه آن است؛ به همین جهت، در بررسی مصادیق افراطی‌گری با مشکلاتی مواجه شده‌اند. همین‌طور بیشتر نزدیک به اتفاق آثار موجود مربوط

به وقایع قبل از دو دهه اخیر بوده و بر مبنای تعریف رایج در همان زمان بحث کرده‌اند؛ درحالی‌که در طول این دو دهه، از نظر ماهیت، شاخصه‌های فکری و عملکردها، تفاوت‌های زیادی در این زمینه به وجود آمده است.

در نوشتار کنونی سعی شده است بحث افراطی‌گری، محرک‌ها، شاخصه‌ها، عملکردها و گروه‌های اصلی آن در افغانستان و پاکستان، بیشتر پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ بررسی و ارزیابی گردد.

### شاخصه‌های اصلی افراطی‌گری

بر اساس تحقیقات انجام‌گرفته درباره شاخصه‌های اصلی رویکرد افراطی‌گری در مقایسه با میانه‌روی، بر محور جنبش‌های اهل سنت، مجموع آنها به سه رویکرد اصلی رده‌بندی شده‌اند: الف) رویکرد غالب بر فعالیت‌های جنبش‌ها و احزاب اسلامی در جهان اهل سنت، اسلام سیاسی است که اصلی‌ترین نماینده آن اخوان المسلمین در مصر، جماعت اسلامی مودودی در پاکستان و شاخه‌های اصلی دیوبندیه شامل جمعیت علمای هند و جمعیت علمای اسلام پاکستان و برخی جریان‌های دیگر با عناوین گوناگون در سایر کشورهای اسلامی است.

ب) رویکرد دوم حرکت تبلیغی صرف است که در ظاهر کاری به سیاست ندارد. نمونه بارز آن، گروه «الدعوة و التبلیغ» یا همان «جماعت تبلیغ» دیوبندی است که مرکز آن در شبه قاره قرار دارد. هدف اصلی این رویکرد حفاظت از هویت اسلامی و محافظت از نظام اخلاقی بر ضد انحراف و بدعت‌هاست.<sup>۱</sup>

ج) رویکرد سوم حرکت «جهادی» است که در قالب سه نوع گروه جهادی تبلور یافته

۱- البته با وجود تأکید رهبران جماعت تبلیغ بر ضرورت پرهیز اعضای این جماعت از سیاست، فعالیت‌های سیاسی آشکار و پنهان زیادی در کارنامه آن مشاهده می‌شود؛ تا جایی که برخی فعالان جماعت توانسته‌اند به مناصب مهم دولتی در هند و پاکستان دست یابند. بر همین اساس فعالیت‌های تبلیغی جماعت پس از ۱۱ سپتامبر نیز برای برخی کشورها نگرانی‌هایی ایجاد کرده بود؛ از جمله دولت‌های تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان همچنین دادگاه فدرال روسیه فعالیت این گروه را در کشورهای خود تهدیدی به امنیت ملی عنوان و ممنوع کردند («تقابل دولت تاجیکستان با جماعت تبلیغ» در: <http://www.iras.ir>). دولت آمریکا نیز جماعت تبلیغ را جزو گروه‌های افراطی قرار داده بود (<http://iransharghi.com/index.php?newsid=1891>).

است: جهاد بر ضد دشمن محلی (نظام‌های کافر)، جهاد با هدف آزادی سرزمین‌های غصبی (فلسطین و عراق و افغانستان) و جهاد در سطح جهانی (مبارزه بر ضد غرب) (البشاری، ۱۴۲۸/۲۰۰۶م، ص ۱۱۴).

همین طور بر اساس تحقیقات صورت پذیرفته درباره تمایز افراطی‌گری، به‌ویژه افراطی‌گری سیاسی، در مقایسه با رویکردهای میانه‌روتر، آمار زیر به دست آمده است:

- از نظر سن، ۴۹ درصد افرادی که دیدگاه‌های افراطی دارند، بین ۱۸ تا ۲۹ سال قرار دارند؛ درحالی‌که ۴۱ درصد میانه‌روها در این طیف سنی هستند.
- از نظر جنسیت، ۳۷ درصد از افراط‌گرایان زن هستند؛ با این تفاوت که بمب‌گذاران انتحاری بیشتر مرد بوده‌اند و زن‌ها نقش کمتری داشته‌اند.
- در بُعد تحصیلات، افراط‌گرایان سیاسی به‌طور میانگین تحصیل کرده‌تر از میانه‌روها هستند: ۶۷ درصد افراط‌گرایان سیاسی تحصیلات متوسطه یا عالی دارند (در مقابل ۵۲ درصد از میانه‌روها).
- در شاخص اقتصادی، افراط‌گرایان از نظر اقتصادی وضعیت نامساعدتری ندارند، بلکه احتمالاً درآمد متوسط یا بالاتر از متوسط دارند. البته هیچ تفاوتی از نظر نرخ بیکاری و وضعیت شغلی بین افراط‌گرایان سیاسی و میانه‌روها وجود ندارد؛ هرچند در مجموع افراط‌گرایان سیاسی مشاغلی با مسئولیت‌های بیشتر دارند؛ «ناامید»تر از مردم عادی نیستند، بلکه به‌طور میانگین به آینده شخصی خود نیز خوشبین‌تر از میانه‌روها هستند.
- از نگاه مسائل بین‌الملل، افراط‌گرایان سیاسی عموماً درباره مسائل جهانی و سیاست‌های بین‌المللی بدبینی بیشتری دارند و اساساً درباره امور جهانی شکاک و بدبین‌اند؛ نظر نامساعدتری درباره مجموع کشورهای غربی از خود نشان می‌دهند؛ در عین حال نسبت به تک‌تک ملت‌های غربی دیدگاه آنها به‌شدت متناقض می‌شود؛ چراکه بیشتر آنها غرب را یکپارچه در نظر نمی‌گیرند، بلکه بین کشورها و رهبران تفاوت قائل‌اند. در این میان حدود ۶۳ درصد تندروهای سیاسی با این مخالف هستند که آمریکا به مردم منطقه اجازه خواهد داد برای آینده سیاسی خود به نحوی که مناسب

می‌دانند بدون نفوذ مستقیم آمریکا برنامه‌ریزی کنند؛ در حالی که ۴۸ درصد میان‌روها این نظر را ابراز می‌کنند. همین ترس تندروهای سیاسی از کنترل و سیطره غرب و نیز ترس آنها از اینکه حق تعیین سرنوشت نداشته باشند، احساس ضعف را در آنها تقویت می‌کند. در نتیجه این عقیده میان تندروهای سیاسی گسترش یافته که باید خود را به ایجاد تغییر در وضعیتی غیرقابل دفاع متعهد سازند. از نظر رفتار خشونت‌آمیز ۱۳ درصد از افراط‌گرایان سیاسی در مقابل ۱ درصد از میان‌روها معتقدند حمله‌های صورت گرفته به غیرنظامیان «کاملاً قابل توجیه» است.

- در بُعد عبادی ۹۴ درصد افراطیون و ۹۰ درصد میان‌روها می‌گویند دین بخش مهمی از زندگی روزانه آنها را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل در مورد حضور در مساجد تفاوت عمده‌ای بین این دو طیف وجود ندارد. امروزه تمایل بیشتر تندروهای سیاسی در اجرای احکام اسلامی بازتاب علاقه آنها به محدودکردن حاکمان و رژیم‌هایی است که آنها را مستبد، «غیراسلامی» و فاسد می‌خوانند؛ هرچند این تمایل دعوت به برقراری حکومت دینی نیست (اسپوزیتو، مجاهد و ناصری، ۱۳۹۶ش، ص ۶۹-۹۰).
- از نظر پایگاه اجتماعی برخی معتقدند افراط‌گرایان از حمایت مردمی زیادی برخوردار نیستند؛ از همین رو نمی‌توانند با ایجاد شکاف در جامعه پاکستان، دستور کارها و برنامه‌های دولت را به چالش بکشند؛ در عوض آنها به اندازه کافی از میان اسلام‌گرایان خارجی نیروی جدید جذب می‌کنند که دیگر نیازی به عضوگیری از گروه‌های اصلی جامعه پاکستان نداشته باشند (علیخانی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۲۵).

بنابراین - چنان‌که مشاهده می‌شود - عامل اقتصاد، تحصیل، جایگاه سیاسی و همانند آنها حتی حضور بیشتر در مساجد، تمایز اصلی افراطی‌گری سیاسی به شمار نمی‌آید، بلکه آنچه این رویکرد را تشدید می‌کند، نوع نگاه به مسائل جهانی و یافتن راه‌حل برای غلبه بر سلطه فرهنگی، سیاسی و نظامی غرب است. به همین جهت، بیشتر کسانی که از این رویکرد دفاع می‌کنند، بیش از دیگران تحت تأثیر احساسات و عواطف قرار دارند. چنان‌که مشاهده می‌شود، درصد زیادی از نسل جوان و قشر زنان اعضای این طیف را تشکیل

می‌دهد. همین وضعیت تاندازه‌ای بر افراطی‌گری جهادی نیز حاکم است. با این تفاوت که بیشتر اعضای آن از سطح تحصیلات اندک آن هم تنها در حوزه مسائل دینی و مذهبی برخوردارند. به همین جهت، این دسته با تعصب و احساسات بیشتر وارد میدان گردیده، اهداف تفرقه‌گرایانه را دنبال می‌کنند.

مجموع رویکردهای پیشین افراطی‌گری، اعم از سیاسی، تبلیغی و جهادی، به‌خصوص رویکرد سوم میان جنبش‌های اهل سنت افغانستان و پاکستان در طول چند دهه گذشته به‌ویژه دو دهه اخیر، رشد چشمگیری داشته است؛ تا جایی که بر اساس برخی گزارش‌ها، شمار گروه‌ها و جریان‌های مذهبی با گرایش‌های سیاسی، فرقه‌گرایی، جهادی و تبلیغی تنها در پاکستان تا سال ۲۰۰۴، تعداد ۲۳۷ مورد ذکر شده که دست‌کم ۸۲ مورد از آنها فرقه‌گرا هستند. اغلب این احزاب و گروه‌ها، به صورت شبکه‌ای و ایجاد پیوندهای درون‌گروهی و برون‌سازمانی فعالیت می‌کنند که این امر، شناسایی دقیق و مرزبندی مشخص آنها را مشکل می‌سازد (جمالی در: <http://www.rah-nama.ir/fa/content/192>).

### مهم‌ترین گروه‌های افراطی پاکستان و افغانستان و عملکردهای آنان

در تاریخ پاکستان از زمان استقلال این کشور تاکنون، همکاری برخی حاکمان با اسلام‌گرایان برای توسعه مدارس مذهبی بستر مناسبی برای تشکیل گروه‌های مختلف سیاسی و جهادی از میان فارغ‌التحصیلان مدارس فراهم ساخت که تماماً با هدف واحد (دفاع از اسلام مورد نظرشان)، ولی با شیوه‌های نسبتاً متفاوت وارد میدان مبارزه گردیدند. سپس در ادامه، مدارس مذهبی یکی از محیط‌های مهم برای جذب نیرو توسط گروه‌های گوناگون افراطی گردید (فراهانی در: جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶ش، ص ۱۹۰). به همین دلیل در طول سه دهه اخیر گروه‌های ستیزه‌جوی متعددی از این گروه‌ها منشعب شدند و برخی از آنها، همانند سپاه صحابه و لشکر جهنگوی، با گرایش‌های فرقه‌گرایانه مسلحانه به فعالیت‌های دهشت‌افکنانه از جمله ترور اهل تشیع روی آوردند. برخی نیز همانند گروه طالبان رسماً با قیام نظامی اداره کشور افغانستان را به دست گرفتند و حکومت اسلامی مورد نظر خود را در این سرزمین تشکیل دادند؛ زیرا جذب طلبه‌های افغان برای جهاد و

شکل‌گیری جنبش طالبان حرکتی از سوی جریان‌های مذهبی پاکستان، به‌ویژه تفکر علمای دیوبندی بود که بیشتر نیروهای این گروه در مدارس مذهبی همان جریان‌ها تحصیل کرده بودند. معرفی تفصیلی هر یک از گروه‌های تندرو پاکستان و افغانستان مجال دیگری می‌طلبد؛ ولی تصویر اجمالی و مشخصه‌های اصلی آنها را می‌توان در قالب جدول زیر نشان داد:

ردیف	گروه‌های	مکتب فکری	تأسیس	بنیانگذار	رهبر	حوزه جغرافیایی	اهداف	رویکردها	پیوندهای درونی
۱	تحریک طالبان پاکستان	دیوبندی	۲۰۰۶	بیت‌الله محسود	حکیم‌الله محسود	مناطق قبایلی پاکستان	جهاد دفاعی به منظور تشکیل حکومت	ضد دولتی	همکاری با القاعده و جهنگوی
۳	تحریک نفاذ شریعت محمدی	وهابی-سلفی	۱۹۹۲	صوفی محمد	فضل‌الله	دره سوات	اجرای شریعت طالبانی	ضد آمریکا و غرب و ضد دولتی	همکاری با طالبان و القاعده
۴	سپاه صحابه	دیوبندی	۱۹۸۵	حق‌نواز جهنگوی	محمد احمد لدھیانوی	پنجاب و سایر ایالات	جلوگیری از رشد تشیع سیاسی	ضد دولتی و ضد شیعی	همکاری با تحریک طالبان و جهنگوی
۵	لشکر جهنگوی	دیوبندی-وهابی	۱۹۹۶	ریاض بسرا	قاری ظفر	سراسر پاکستان	فرقه‌گرایی و تأسیس حکومت	ضد شیعی	ارتباط با طالبان و القاعده
۶	لشکر طیبه	دیوبندی و اهل حدیث	۱۹۸۹	حافظ محمد سعید	ضرارشاه	پنجاب و کشمیر	آزادسازی کشمیر از سلطه هند	ضد هندی و ضد آمریکایی	پیوند با القاعده و غیره
۷	جیش محمد	دیوبندی-سلفی	۲۰۰۰	مسعود اظهر	مسعود اظهر	کراچی و کشمیر	استقلال کشمیر و تضعیف قدرت هند	ضد هندی و ضد دولتی و ضد آمریکایی	همکاری با سپاه‌صحابه و جهنگوی
۸	حرکت المجاهدین	دیوبندی-سلفی	۱۹۹۸	فضل‌الرحمن خلیل	فضل‌الرحمن	کشمیر	ترویج جهاد بین‌المللی	ضد هند و ضد آمریکایی	پیوند با جیش محمد و غیره
۹	حرکت الجهاد الاسلامی	دیوبندی-سلفی	۱۹۹۲	قاری سیف‌الله	محمد الیاس کشمیری	هند، پاکستان و بنگلادش	جهاد برای استقلال کشمیر	ضد هندی	همکاری با القاعده و طالبان
۱۰	شورای کویته	دیوبندی-سلفی	۲۰۰۲	ملا محمد عمر	ملاعمر	کویته و افغانستان	آزادسازی افغانستان از سلطه بیگانگان	ضد آمریکا و ناتو و دولت افغانستان	پیوند با القاعده و گروه‌های پاکستانی (جمالی)، <a href="http://www.rahnama.ir/fa/content/192">http://www.rahnama.ir/fa/content/192</a>

گروه‌های فوق به لحاظ کارکردهای فرامرزی و درون مرزهای، دو رویکرد اصلی ذیل را تشکیل می‌دهند: (۱) جریان‌هایی با رویکرد داخلی: گروه‌هایی مانند بقایای القاعده، تحریک طالبان پاکستان، سپاه صحابه و لشکر جهنگوی پس از بازگشت از افغانستان،

اولویت هدف گذاری حملاتشان را در داخل پاکستان و مقابله با شیعه و حتی اهل سنت میانه رو قرار داده اند. البته آنها در عین حال با سایر گروه های منطقه ای نیز همکاری دارند. همچنین بقایای طالبان افغانستان، مبارزه با آمریکا و ناتو و همین طور نیروهای اردوی ملی افغانستان را اولویت های کاری خود می دانند. (۲) جریان هایی با رویکرد برون مرزی: در این طیف، گروه هایی چون حرکت المجاهدین، حرکت جهاد اسلامی، جیش محمد و لشکر طیبه عمدتاً عملکرد ضد هندی دارند و از مبارزان کشمیری حمایت می کنند. طالبان افغان و هم تیان پاکستانی آن ها نیز غالباً رویکرد ضد اشغالگری و ضد آمریکایی دارند که علیه اهدافی در داخل افغانستان حمله می کنند (همان).

در این میان «سپاه صحابه» و لشکر «جهنگوی» عامل اصلی بسیاری از حملات تروریستی، به خصوص بر ضد شیعیان پاکستان شناخته می شوند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰ش، ص ۱۴۸)؛ تاجایی که طبق نقل از رحمان ملک، وزیر کشور پاکستان، هشتاد درصد اقدامات تروریستی و عملیات های فرقه ای در مناطق مختلف پاکستان، توسط عناصر افراط گرا و تندروی گروه لشکر جهنگوی انجام می شود ( <http://www.asnoor.ir> )، 24/12/1392). طبق گزارش خبرگزاری فارس در اسلام آباد پس از حادثه تروریستی خونین شهر «کوئته» در زمستان ۱۳۹۱ که در آن صدها نفر از شیعیان قوم هزاره شهید و مجروح شدند، «رحمان ملک» در جمع خبرنگاران، ریشه تمام عملیات های تروریستی در پاکستان را «لشکر جهنگوی» و «سپاه صحابه» معرفی کرده بود. طبق گفته او «بیش از سه هزار تروریست آموزش دیده با پیوستن به بیش از ۱۱۷ گروه تروریستی که همگی زیر مجموعه لشکر جهنگوی و سپاه صحابه هستند، مناطق مختلف پاکستان را آماج حملات خود قرار می دهند. نیروهای زیر مجموعه این گروه با همکاری «القاعده» دست به عملیات های تروریستی می زنند و پس از انجام عملیات در شهرستان «جهنگ» یا شهر لاهور واقع در ایالت پنجاب مخفی می شوند» ([http://vista.ir/news/7234016/%D... C2%BB](http://vista.ir/news/7234016/%D...%C2%BB)).

سپاه صحابه (SSP)<sup>۱</sup> که اساساً برای مقابله با نفوذ ایران در پاکستان و جلوگیری از رشد





تشیع به وجود آمد (وردانی، ۱۴۲۴ق، ص ۲۲۳)، در داخل و خارج پاکستان به عنوان گروهی تروریستی معروف است و در پروند سیاه آن لیست بسیاری از حملات تروریستی مشاهده می‌شود. بر همین اساس، این گروه پس از یازده سپتامبر از سوی دولت پاکستان منحل و فعالیت اعضای آن ممنوع شد. به دنبال آن، اعظم طارق در سال ۲۰۰۲ میلادی با تغییر نام و در ظاهر تأسیس گروه جدید «ملت اسلامی» دوباره وارد میدان گردید؛ ولی دولت در همان سال فعالیت این سازمان را نیز ممنوع اعلام کرد (فراهانی، ۲۷/۵/۸۸ ص ۶). چند سال پس از آن، این گروه با نام «اهل سنت و جماعت» به رهبری «احمد لدھیانوی» اعلام موجودیت کرد (<http://www.shianews.org>) (۱۷/۳/۸۶ به نقل از: جمالی، بهار ۱۳۸۹، ص ۷)، ولی در سال ۲۰۱۲ میلادی فعالیت این حزب نیز غیر قانونی اعلام شد (<http://avapress.com/prtj8vei.uqehtzsfu.html>).

لشکر جهنگوی (LJ)<sup>۱</sup> نیز از خطرناک‌ترین گروه‌های تروریستی پاکستان است که توسط سپاه صحابه در دهه ۱۹۹۰ میلادی (۱۳۷۴ش)، با هدف مبارزه با نهضت جعفری تأسیس گردید. این گروه یک جریان تکفیری است که هر فرد یا جریان مخالف باورهای خود را کافر می‌پندارد. بر همین اساس افزون بر شیعیان بسیاری از فعالان گروه‌ها و جریان‌های مخالف، مقامات دولتی، پزشکان، تجار و اندیشمندان نیز در لیست سیاه این گروه قرار داشته و بارها این افراد و نهادها را هدف حمله تروریستی قرار داده است. به همین جهت، در سال ۱۹۹۸ میلادی همزمان با نخست‌وزیری نواز شریف و فرماندهی ارتشبد پرویز مشرف بر ارتش پاکستان، نظامیان پاکستان شروع به سرکوب لشکر جهنگوی کردند. در سال ۲۰۰۱ میلادی پرویز مشرف لشکر جهنگوی را در لیست گروه‌های تروریستی قرار داد. سرانجام در سال ۲۰۰۲ فعالیت این حزب به دلیل مشارکت در اقدامات نظامی غیرقانونی اعلام گردید.

در این میان جیش محمد (JM)<sup>۲</sup> گروه تندرو نسبتاً جدیدی است که به عنوان قسمتی از شبکه اسلام‌گرایان افراطی، حضور فعالی در خشونت‌های تروریستی در جامو و کشمیر داشته است. این گروه معتقد به استقلال کشمیر و تضعیف قدرت هند است و از یک نوع

1- Lashkar-i-jhangvi.

2 - Jaish-e-mohammad.

ایدئولوژی اسلام‌خواهانه دفاع می‌کند که با غرب، یهودیان و هند سر ستیز دارد. رهبر گروه معتقد است مسلمانان تا زمانی که هند و آمریکا را نابود نکرده‌اند، نباید آرام و ساکت بمانند (جمعی از نویسندگان، اسفند ۱۳۸۹، ص ۲۵۲-۲۵۳). بر همین اساس جیش محمد که از سکوت و سازش ضمنی دولت پاکستان با هند بر سر کشمیر ناراضی بود، به تقابل نظامی علیه آن متمایل شد. بر اساس برخی گزارش‌ها این گروه با سپاه صحابه، لشکر جهنگوی، لشکر طیبه، طالبان و القاعده ارتباط نزدیکی داشته است (همان، صص ۴۱ و ۲۵۳-۲۵۴). سازمان اطلاعات پاکستان، طالبان، اسامه بن لادن و برخی گروه‌های دیگر در پاکستان نیز پول و سایر منابع لازم را برای تأسیس جیش محمد در اختیار مولانا مسعود اظهر قرار می‌دادند (همان، ص ۱۷۶-۱۸۷).

تندروی‌های این گروه‌ها در نهایت باعث افزایش عملیات تروریستی علیه مردم و دولت پاکستان و همین‌طور در افغانستان گردید. بر اساس آمارها، درحالی‌که تلفات برخاسته از عملیات‌های تروریستی در سال ۲۰۰۳ میلادی ۱۸۹ نفر گزارش شده بود، این رقم به شکل بی‌سابقه‌ای در سال ۲۰۰۶ به ۱۴۷۱، در سال ۲۰۰۷ به ۳۵۸۶ حادثه تروریستی افزایش یافت که ۳۰۲۱ کشته و ۷۳۳۴ زخمی بر جای نهاد. بیشترین حملات تروریستی به ترتیب در ایالت‌های سرحد شمالی (۱۱۳۷ مورد)، بلوچستان (۷۹۲ مورد) و مناطق قبایلی (۵۵۹ مورد) از مراکز اصلی جریان‌های تندرو رخ داده بود. به رغم تداوم سیاست دولت در مبارزه با تروریسم، تعداد حملات تروریستی و انتحاری در سال ۲۰۰۹ در مقایسه با سال ۲۰۰۸ افزایش یافت که در آن بیشتر غیرنظامیان هدف قرار گرفت و تلفات بیشتری نیز بر جا گذاشت. گروه‌های القاعده، طالبان پاکستان، گروه‌های جهادی، ناسیونالیست‌های شورشی بلوچ، شبه نظامیان فرقه‌گرا و برخی دیگر هر کدام به نحوی در این حملات نقش داشتند (خسروی، در: جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰ش، ص ۱۴۸).

در این فرایند به دلیل تقابل این گروه‌ها با شیعیان نیز هزاران نفر از سران و مردم عادی شیعه در حملات تروریستی متعدد کشته و مجروح شدند. بیشتر این حملات نیز از سوی «سپاه صحابه» و «لشکر جهنگوی» یا با هدایت و حمایت آنها انجام گرفته است.



تشویق و تحکیم موقعیت گروه‌هایی از مردم پرداختند که به تعبیر نهرو از نظر اجتماعی از همه ارتجاعی‌تر بودند، تا از این طریق مانع رشد اسلام واقعی گردند و آن طرف با کسانی که در راستای تغییرات سیاسی و اجتماعی می‌کوشیدند، مخالفت می‌کردند (نهرو، ۱۳۶۱ ش، ج ۲، ص ۴۸۳). همزمان از نظر سیاسی نیز محدودیت‌های زیادی برای مسلمانان به وجود آمد که در نتیجه آن مسلمانان که تا پیش از آن در رأس بیشتر امور قرار داشتند، در انزوا قرار گرفتند و غیرمسلمانان به خصوص هندوها توانستند بیشتر ادارات را در اختیار بگیرند؛ تا آنجا که مسلمانان، جیره‌خوار هندوها شده بودند. چنین چیزی به هیچ‌وجه برای مسلمانان رضایت بخش نبود (همان، ص ۵۶۸)؛ به همین جهت بیشتر مسلمانان موضع خصمانه‌ای در برابر انگلیسی‌ها در پیش گرفتند و به گسترش فعالیت‌های سیاسی و راه‌اندازی قیام‌های نظامی پرداختند. از جمله در سال ۱۸۰۳ میلادی فتوای شاه عبدالعزیز دهلوی، فرزند شاه ولی‌الله مبنی بر دارالحرب بودن هند صادر گردید و سنگ بنیاد نهضت آزادی مسلمانان هند قرار گرفت. متعاقب آن جنبش سید احمد بن عرفان (۱۷۸۶-۱۸۳۱ م) و شاه اسماعیل دهلوی (۱۱۹۳-۱۲۴۶ ق) شکل گرفت. آن دو با تبلیغات گسترده، شعار تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با کفر و بدعت و شرک و همانند آن را سر می‌دادند. سرانجام پس از موفقیت در تشکیل حکومت محلی با مرکزیت پیشاور، طی قیام نظامی بزرگ علیه هندوها در منطقه بالاکوت، واقع در شمال غربی هند هم‌مرز با افغانستان، هردوی آنها کشته شدند (ر.ک: حسنی لکهنوی، ۱۴۲۰/ق ۱، ۱۹۹۰ م، ج ۷، ۹۰۰؛ حسنی ندوی، ۱۴۳۱ ق-۲۰۰۴ م، ص ۶۴-۶۷). از همین جا انقلاب آنها نیز به سرانجام نرسید و درهم شکست.

رهبران قیام بالاکوت از نظر باورهای مذهبی تا اندازه زیادی همانند وهابیت می‌اندیشیدند و شاید هم از آن تأثیر پذیرفته بودند. به همین جهت آنها مبارزه با آنچه آن را خرافات و بدعت تلقی می‌کردند، جزو برنامه‌های اصلی خود قرار دادند؛ تا آنجا که برخی آن دو را عامل اصلی انتشار وهابیت در هند معرفی کرده‌اند (ابوالمکرم، جمادی الاول ۱۴۲۱، ص ۱۲-۱۳). چنان‌که کتاب‌های الصراط المستقیم احمد بن عرفان و تقویة الایمان شاه اسماعیل، شباهت بسیار نزدیک به عقاید وهابیت دارد؛ درحالی‌که بسیاری از علمای اهل

سنت شبه قاره هند به دلیل پیروی از مذهب حنفی و مکتب کلامی ماتریدی و التزام به طریقت‌های گوناگون تصوف، از مخالفان جدی وهابیت به شمار می‌آیند. ولی با وجود آن، افکار و باورهای مذهبی شاه اسماعیل و احمد بن عرفان طرفداران خاص خود را یافته است که بیشتر آنها در محور جریان اهل حدیث جمع شده‌اند. هم‌اکنون شماری از علمای شبه قاره، دو کتاب فوق را پیوسته ترویج و تبلیغ و از نویسندگان آنها تجلیل می‌کنند. این عده با وجود آنکه ادعای تأثیرپذیری آنان را از وهابیت رد می‌کنند و آن را از توطئه‌های انگلیس می‌دانند (حسنی ندوی، ۱۴۲۳ق- ۲۰۰۲م، ص ۱۴۰-۱۴۳. عبدالباقی، [بی‌تا]، ص ۷۶-۷۷)، بازهم می‌پذیرند که دعوت آنها با آنچه از سوی محمد بن عبدالوهاب تبلیغ می‌شد، همخوانی داشته و در نوع تبلیغات و عقاید تفاوتی با هم نداشته‌اند (حسنی ندوی، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۵م، ص ۱۸؛ همو، ۱۴۲۳ق/ ۲۰۰۲م، ص ۱۳۶؛ ابوالمکرم، ۱۴۲۱ق، ص ۱۲-۱۳). به همین دلیل برخی با انتساب شاه اسماعیل و احمد بن عرفان و همفکران آن دو به وهابیت، به نقد و طرد و حتی تکفیر آنها رو آورده‌اند.

اختلافات فکری و مذهبی موجود میان اهل سنت شبه قاره در کنار برخی مسائل دیگر، درنهایت، به شکل‌گیری جریان‌های مذهبی گوناگونی، همانند دیوبندیه، بریلویه، اهل حدیث و روشنفکری انجامید. در این راستا برخی جریان‌ها، همانند بریلویه، اساساً با شعار مبارزه با افکار جریان‌های دیگر، از جمله «دیوبندیه»، به وجود آمد. با وجود آنکه هر دو جریان دیوبندیه و بریلویه در فقه از مذهب حنفی و در کلام از ماتریدی پیروی می‌کنند و برخی مشایخ سلسله تصوف آنها نیز مشترک است، اختلاف نظر آنها در برخی مسائل باعث شده است آنان همدیگر را تکفیر کنند (حسنی ندوی، ۱۴۲۵ق- ۲۰۰۴م، ص ۴۴-۴۵). تا آنجا که به تعبیر برخی نویسندگان، بریلویه در راستای مخالفت با دیوبندیه یک جریان تکفیری راه انداخت (حافظ عبدالحق، [بی‌تا]، ص ۱۸-۲۰). بر اساس گزارش‌های موجود، بریلوی‌ها ضمن تکفیر دیوبندی‌ها، با هر نوع حرکت‌های ضد استعماری که در قالب جنبش خلافت، جنبش ترک موالات با استعمار و همین‌طور قیام ضد استعماری حریریه محمود حسن دیوبندی، صورت می‌گرفت، پیوسته مخالفت می‌کردند. در مقابل، دیوبندی‌ها بریلوی‌ها را به خاطر

همین مخالفت‌ها و دلایل و شواهد دیگر، متهم به همکاری با استعمار برای ضربه‌زدن به دیوبندیه نموده (ر.ک: خالد محمود، ۲۰۰۴ق، ج ۳، ص ۳۵۸-۳۶۸)، می‌گفتند، بریلوی‌ها معافیت‌نامه‌های گوناگونی از استعمار انگلیس در دست داشتند که بر اساس آن، با آزادی کامل به ترویج افکار خود و تخطئه و تکفیر دیگران می‌پرداختند (ر.ک: مظاهری، ۱۴۳۰ق- ۲۰۰۹م، ص ۲۴۵-۲۵۴). به گفته برخی نویسندگان، انگلیسی‌ها از یک سو بریلوی‌ها را تشویق می‌کردند با وهابی خواندن حکومت حجاز و وهابی دانستن دیوبندی‌ها، مسلمانان را بر ضد آنان تحریک کند و از سوی دیگر با تشویق بریلوی‌ها به قبرپرستی و انجام سایر کارهای خرافی، زمینه رویارویی دیگر مسلمانان با آنها را فراهم می‌کردند (ر.ک: خالد محمود، ۲۰۰۴م، ج ۵، ص ۳۴-۳۷).

از آن طرف فعالیت‌های گسترده ضد استعماری علمای دیوبندیه نیز مانع آن نشده است که مخالفان آنان شواهد فراوانی دال بر ارتباط آنان با استعمار ارائه نکنند. از نظر آنان رویکردهای افراطی دیوبندی‌ها بیشتر به دخالت‌های انگلیس در متون و برنامه‌های آموزشی آن ارتباط می‌یابد و آنها تحت تأثیر ارتباط با انگلیس، گروه‌های مخالف خود از اهل حدیث، شیعیان و غیره را به اتهام ارتباط با وهابیت یا اعتقاد به تجسیم و مکان برای خداوند تعالی یا جایزدانستن تقیه و توهین به سلف، تکفیر و تفسیق می‌کردند، ازدواج با آنان و خوردن ذبیحه آنها را حرام می‌دانستند و با یاغی و شورشی خواندن آنها، زمینه سرکوبی مخالفان خود را توسط انگلیس فراهم می‌کردند (شاهوزی، [بی‌تا]، ص ۱۳۸).

قطع نظر از صحت و سقم این نسبت‌ها، مجموع اظهارنظرهای فوق از سوی جریان‌های مختلف بر ضد همدیگر بیانگر آن است که تشدید افراطی‌گری و ترویج تکفیر و تفسیق میان مسلمانان باعث شده بود آنها استعمار انگلیس را مهم‌ترین عامل در ایجاد اختلاف میان مسلمانان بدانند؛ امری که قطع نظر از اظهارنظرهای فوق نیز دور از ذهن نیست. بنابراین از عوامل مهم ترویج افراطی‌گری در پاکستان و تمامی شبه قاره هند، به ارتباط یا انتساب فکری با وهابیت، قابل ردیابی است؛ موضوعی که با سوء استفاده استعمارگران و غیره از آن، بسیاری از مسلمانان را در رویارویی مستقیم با یکدیگر قرار داد.

در مرحله بعد، مهم‌ترین عامل بیرونی دیگر که بیشتر بهانه‌ای برای تقویت افراطی‌گری با رویکرد ضد شیعی آن گردید، می‌توان به پیروزی انقلاب اسلامی شیعی در ایران و خطر گسترش تفکر انقلابی آن به پاکستان، اشاره کرد؛ زیرا پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگرانی‌های فزاینده‌ای از صدور انقلاب اسلامی ایران به خارج از مرزهای آن کشور میان سران حکومت پاکستان به وجود آمد. در نهایت آنها با همکاری برخی جریان‌های مذهبی حاکم بر این کشور و شماری از کشورهای غربی و عربی در صدد تشکیل و تقویت جریان‌های ضد شیعی برآمدند. با استفاده از این فرصت، برخی مراکز آموزش دینی وابسته به جریان‌های مذهبی مختلف نیز به تربیت و آموزش جوانان در راستای اهداف فوق‌همت گماشتند. مجموع این عوامل به شکل‌گیری گروه‌های فرقه‌گرای افراطی همانند سپاه صحابه، لشکر جهنگوی و برخی دیگر انجامید. آنها که در آغاز از حمایت‌های گسترده ارتش و نهادهای اطلاعاتی پاکستان برخوردار بودند، برای اجرای مقاصد و اهداف تروریستی خود در داخل پاکستان حتی خارج از آن به عملیات‌های بی‌سابقه‌ای دست زدند که پیش از این به تفصیل درباره ماهیت تروریستی و تکفیری این دو گروه بحث شد. از آن پس، دامنه خشونت‌های فرقه‌ای بر محور گروه‌های تندرو مذهبی پیوسته افزایش داشته است.

تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان و اعلان جهاد عمومی در افغانستان، فرصت مناسب دیگری بود که بسیاری از جریان‌ها و گروه‌های مذهبی با حمایت کشورهای مختلف، جان تازه‌ای گرفتند. در این راستا آنان ضمن اعزام شماری از افراد خود به جهاد افغانستان، از منابع مالی و حامیان سیاسی قدرتمندی نیز بهره‌مند شدند که در سایه آن توانستند به بسیاری از اهداف فرقه‌گرایانه خود نیز جامه عمل بپوشانند.

تا نقش عوامل زیر بیش از همه مورد توجه و ارزیابی قرار گرفت: ۱- سیاست‌های استعماری انگلیس در ایجاد تفرقه و اختلاف میان مسلمانان؛ ۲- ترویج تفکر وهابیت و انتساب به آن؛ ۳- پیروزی انقلاب اسلامی ایران و توهم خطر گسترش آن به خارج از مرزهای ایران؛ ۴- تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان.

## عامل درونی ترویج افراطی‌گری در پاکستان

قطع نظر از تمام آنچه بیان شد، نقش مدارس مذهبی و نوع آموزش آنها در ترویج افراطی‌گری در پاکستان بیش از همه نیازمند تأمل و بررسی است. در مجموع سه نوع نظام آموزشی در پاکستان حاکم است: مذهبی، دولتی و خصوصی. بیشتر دانش‌آموزان مدارس مذهبی را که مشهورترین بخش نظام آموزشی پاکستان به شمار می‌ورد، فرزندان فقیرترین اقشار جامعه تشکیل می‌دهند. نظام آموزش دولتی به زبان اردو است که شصت درصد کودکان واجد شرایط تحصیل در چنین مدرسی تحصیل می‌کنند و بیشتر آنان نیز به اقشار متوسط جامعه تعلق دارند. خانواده‌های اقشار ثروتمند پاکستان، فرزندان خود را تنها به مدارس انگلیسی‌زبان خصوصی می‌فرستند که نظام آموزشی با کیفیت بالاتری را ارائه می‌دهند.

نظام سه‌بعدی آموزش، تفاوت‌های چشمگیری را در نوع نگرش فکری دانش‌آموزان آن مدارس به وجود آورده است. از جمله، دانش‌آموزان مدارس مذهبی، نظر مثبتی به جهاد دارند؛ نسبت به دیدگاه‌های اسامه بن لادن، رهبر القاعده، بسیار پذیراتر بودند و او را قهرمانی می‌پنداشتند که بر غرب فاسد تاخته است. همین‌طور اغلب آنها به افغانستان تحت حکومت طالبان به خاطر سیاست‌های ضد غربی آن به عنوان کشورهای الگو می‌نگریستند و به همان دلیل، درباره نظام جمهوری اسلامی ایران نیز نگاه مثبتی دارند.

در مقابل، دانش‌آموزان مدارس دولتی اردوزبان بیشتر با مخالفان مدارا می‌کنند و کمتر به افکار جهادی گرایش دارند؛ با این حال نسبت به دانش‌آموزان مدارس خصوصی، بیشتر در مقابل این پدیده انعطاف دارند. این دسته از دانش‌آموزان به دنبال تقلید از افرادی همچون محمدعلی جناح و شخصیت‌های معروف تاریخی هستند. با این حال بسیاری از آنها به شکلی اجتناب‌ناپذیر کسانی همچون اسامه بن لادن رهبر القاعده و صدام حسین دیکتاتور عراق را به دلیل رویکرد ضد غربی‌شان ستایش می‌کنند.

ولی دانش‌آموزان مدارس خصوصی هم‌تایان خود در مدارس دولتی را قبول ندارند و حاضر به تحمل روستاییان نیستند. اکثریت قاطع آنها، ترکیه را الگوی مناسبی برای پاکستان می‌دانند. جالب آنکه هیچ‌کدام از آنها از هیچ کشور غربی به عنوان الگو یاد نمی‌کنند (ر.ک:



علیخانی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۱۲-۱۱۷).

حاکم نبودن نظام آموزشی واحد و مناسب با شرایط زمان بر مدارس مذهبی و اداره سلیقه‌ای آنها، در کنار اختلافات فکری جریان‌های مذهبی، این مدارس را به سمت افراطی‌گری درونی و مذهبی سوق داده است. این امر ضمن تحت تأثیر قراردادن جنبه‌های مثبت مراکز آموزشی مذهبی، جو بدبینی را نسبت به آنها به وجود آورده و فضا را برای تشنج بیشتر مهیا ساخته است که بخش اعظم مشکلات کنونی منطقه به همین عامل بر می‌گردد؛ چنان‌که اغلب مدارس مذهبی پاکستان ضمن دورنگهداشتن محصلان خود از فراگیری علوم جدید، مبارزه با مراکز آموزشی علوم روز را جزو برنامه‌ها و وظایف اصلی خود می‌دانند؛ به‌ویژه تحصیل دختران و زنان در مدارس دولتی از نظر آنان کاملاً ممنوع است. در همین راستا مدارس دولتی در افغانستان و پاکستان مکرراً مورد حمله گروه‌های افراطی قرار گرفته و تخریب شده‌اند. ظاهراً بر اثر همین مسائل، بیشتر مدارس دولتی در زمان حاکمیت طالبان بر افغانستان تعطیل شد؛ چنان‌که هم‌اکنون نیز در مناطق تحت سلطه طالبان در افغانستان و پاکستان اوضاع همین‌گونه است.

پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ بیشتر مدارس مذهبی به سوی ضدیت با غرب هدایت شدند. بر همین اساس هم‌اکنون این مدارس منشأ احساسات ضد غربی به شمار می‌آیند. آنها همه مظاهر اجتماعی و سیاسی غرب را نفی می‌کنند؛ تا حدی که حتی ورزش کریکت را یک دسیسه می‌نگرند؛ چنان‌که در اوایل سال ۲۰۰۸ «وفاق المدارس العربیه» وابسته به مکتب دیوبندیه، اقدام جهت برگزاری مسابقات کریکت را محکوم کرد (صمدی، ۸۷/۷/۱۳، ص ۱۹). در همین دوران نوعی طالبانیسم جدید از میان فارغ‌التحصیلان مدارس به وجود آمد که با پناه‌دادن به جنگجوهای انتحاری از کشورهای خارجی در صدد بی‌ثبات نمودن دولت تازه‌تأسیس افغانستان و همین‌طور مبارزه با پاکستان حتی برخی کشورهای دیگر برآمدند.

به دنبال این قضیه آمریکا و جامعه بین‌الملل در چارچوب مبارزه با افراطی‌گری مذهبی از دولت پاکستان خواست فشار بر مدارس دینی این کشور و اخراج طلبه‌های خارجی آن را

در صدر برنامه های خود قرار دهد (بابایی نژاد، ۱۳۸۶/۴/۳۱، ص ۱۳)؛ ولی ژنرال مشرف، رئیس جمهور وقت پاکستان، در پاسخ یادآور شد که در مبارزه با تروریسم و تندروی باید شرایط محیطی را در نظر داشت و به صورت حساب شده و تدریجی عمل کرد. وی افزود مدارس دینی تشکیلات وسیع غیردولتی اند که به بیش از یک میلیون طلبه به صورت مجانی آموزش های دینی می دهند و نباید تصور کرد تمام آنها خلافکارند (www.aftab.ir).

پس از وقوع حمله انتحاری در لندن در تاریخ ۷ جولای ۲۰۰۵ اتهام ها بر ضد مدارس دینی پاکستان به اوج خود رسید؛ به خصوص آنکه یکی از انتحاریون پاکستانی تبار بود و در یکی از مدارس دینی لاهور آموزش دیده بود. پس از این حمله فشار غربی ها بر دولت پاکستان برای مهار تندروهای فارغ التحصیل از مدارس دینی بیشتر گردید؛ تا اندازه ای که سرکنسول آمریکا در پیشاور مستقیماً از دارالعلوم مرکزی پیشاور بازدید کرد و از نزدیک در جریان جزئیات کار آن قرار گرفت. در پی افزایش فشارها پرویز مشرف در ۱۵ جولای ۲۰۰۵ اجلاسی با مسئولان امور امنیتی ایالت های چهارگانه پاکستان در اسلام آباد تشکیل داد و از آنها خواست اقدامات جدی و فوری بر ضد دهشت افکنان و تروریست ها را آغاز کنند. در پی آن، فشارها بر مدارس دینی بیشتر شد و شمار زیادی از فعالان مدارس دینی دستگیر و بازداشت گردیدند (سعیدی، در: http://www.jame-ghor.com).

پس از آن، حکومت های پاکستان برای اصلاح متون آموزشی مدارس بسیار تلاش کرد؛ هر چند در عمل توفیق چندانی نداشت. از جمله اوایل جولای سال ۲۰۰۸، آصف علی زرداری، رهبر حزب مردم پاکستان در بیست و سومین کنگره بین المللی سوسیالیست ها در شهر آتن، در اظهاراتش از تبدیل شدن مدارس به پناهگاه های شورشیان در مناطق قبایلی افغانستان و پاکستان خبر داد. زرداری آن روز این وعده مشرف را تکرار کرد که حکومت وی متون آموزشی مدارس پاکستان را بررسی و هر نوع محتوایی که خشونت را ترویج کند، حذف خواهد نمود (صمدی، ۱۳۸۷/۷/۱۳، ص ۱۹).

طرح زرداری برای مهار این مدارس از سوی اغلب گروه های مذهبی و احزاب سیاسی مورد تقبیح قرار گرفت. قاضی حسین احمد، رهبر حزب جماعت اسلامی پاکستان اظهار

داشت که بیانیه آصف علی زرداری بازتاب‌دهنده بیانیه‌های رئیس‌جمهور مشرف است که توسط آن پاکستان تلاش می‌کرد به غرب اطمینان همبستگی دهد. حسین احمد هشدار داد که زرداری و دیگر رهبران پاکستانی باید سروصدای سودجویانه علیه مدارس را که از اصطلاح «پاکستان سرزمین تروریستان» بهره می‌گیرند، خاموش سازند. همین‌طور اغلب احزاب با حزب مردم زرداری در این زمینه مخالف بودند. مولوی‌های پاکستان از دولت خواستند محصلان خارجی را که اغلب از اتباع تندرو عرب هستند، در فهرست سیاه درج نکند (همان).

### بررسی عوامل مؤثر در ترویج افراطی‌گری در افغانستان

به دلیل تعامل فرهنگی و مذهبی نزدیک اهل سنت افغانستان و شبه قاره هند و مرزهای طولانی این دو کشور با همدیگر، بسیاری از تحولات این دو منطقه، به‌خصوص در بُعد مذهبی، از سرنوشت مشابهی برخوردار است. از جمله درباره منشأ و سیر تاریخی افراطی‌گری در افغانستان، همانند پاکستان، این موضوع بیشتر از زمان تسلط استعمار انگلیس بر شبه قاره هند در حدود یک و نیم قرن پیش، سپس تجاوز ارتش سرخ شوروی به افغانستان در حدود چهل سال و البته جنگ‌های داخلی ناشی از آن قابل پیگیری است. در معرفی نماد اصلی این افراطی‌گری نیز می‌توان از رفتار فرقه‌گرایانه عبدالرحمن خان جابر و علمای همسو با او در زمان گذشته و گروه‌های تندرو برآمده بر اثر جنگ‌های داخلی افغانستان عصر کنونی نام برد.

به‌طورکلی استعمار انگلیس پس از تسلط بر شبه قاره هند بارها تلاش کرد افغانستان را نیز ضمیمه قلمرو استعماری خود بسازد؛ ولی پس از چند بار تجاوز و تسلط نسبی بر این کشور در سال‌های ۱۸۳۹-۱۸۴۲، ۱۸۷۸-۱۸۸۰ و ۱۹۱۹ میلادی هر بار شکست خفت‌باری را متحمل شد تا آنکه با استقلال رسمی افغانستان در سال ۱۹۱۹ میلادی سلطه استعمار از افغانستان سپس از بسیاری کشورهای دیگر برچیده شد؛ ولی با کمال تأسف، استعمار زخم دیده، پس از تحمل هر شکست، آرام ننشست، بلکه در طول این مدت بر مبنای سیاست «اختلاف‌بینداز و حکومت کن» به ایجاد و تقویت جریان‌های گوناگون



اسلامی پرداخت که در نتیجه آن، گروه‌های الحادی، تکفیری و غیره در افغانستان، همانند شبه قاره به تدریج شکل گرفت. در این میان حکومت «عبدالرحمن خان جابر» (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) از فرقه‌گراترین حکومتی بود که بر اساس شواهد موجود، همکاری و برنامه‌ریزی انگلیسی‌ها نقش اصلی را در به قدرت رسیدن او داشت. عبدالرحمن که مرد جاه‌طلب و از سلسله شاهان پیشین افغانستان بود، در سال ۱۸۸۰ میلادی همزمان با شکست انگلیس در چند شهر مهم افغانستان، حکومت کابل را به دست گرفت. از آن به بعد نامه‌نگاری‌های انگلیس با او شروع شد که در نهایت به پیوند دوستانه و وابستگی کامل او با انگلیس انجامید (فرهنگ، ۱۳۷۴ش، ۳۹۰-۳۹۲)؛ تا آنجا که انگلیسی‌ها به‌طور رسمی اعلام کردند در قدرت یافتن عبدالرحمن نقش مستقیم داشته‌اند و جالب آنکه خود او نیز در سفرنامه خود، نه تنها وجود این ارتباط را نفی نمی‌کرد، بلکه همکاری‌های طرفینی را امر عادی نشان می‌داد (ر.ک: افشار، ۱۳۸۱ش، ص ۴۱۲-۴۲۰). انگلیس برای اثبات حمایت‌های همه‌جانبه خود از عبدالرحمن، سالانه مقدار زیادی اسلحه و مهمات جنگی را به حکومت افغانستان در مقابل مبلغی پول تحویل می‌داد و در سال ۱۸۸۵ میلادی یکی از فرماندهان انگلیسی شمشیر مزین به الماس و طلا را با تعظیم و تکریم به عبدالرحمن هدیه داد و او نیز در پاسخ وعده کرد که «گردن دشمن دولت خود و دولت شما را با این شمشیر خواهم زد». پس از آن نیز پیوسته و به‌صراحت اعلام می‌کرد که در انجام کارهایمان از «فرمانفرما» (انگلیسی‌ها) دستور می‌گیریم و هر تصمیمی آنها بگیرند، همان اجرا خواهد شد (غرجستانی، تابستان ۱۳۷۲، ص ۵۲-۵۳). آنچه پس از این پیوند نامبارک و حمایت‌های همه‌جانبه اتفاق افتاد، ترویج نفاق و اختلافات قومی و مذهبی بود که فتاوای علمای درباری اهل سنت نیز هر روز بر دامنه آن بیش از پیش می‌افزود و در نتیجه آن، تصفیه کامل قومی و مذهبی، به‌خصوص نسبت به قوم هزاره و شیعیان، رقم خورد که شاید تاریخ بشر همانند آن را در جایی به ثبت نرسانده باشد؛ تاجایی که از کله‌های کشته‌شدگان شیعیان هزاره مناره‌های نمایشی می‌ساختند. از جمله عبدالرحمن با حمایت سیاسی و نظامی انگلیس و فتاوای علمای درباری اهل سنت در ضرورت مبارزه با شیعیان هزاره، پس از سه سال جنگ با شیعیان مناطق مرکزی (۱۸۹۱-۱۸۹۰)

۱۸۹۳)، در نهایت با حمله گسترده به آن مناطق قتل و غارت بی‌سابقه‌ای راه انداخت که در نتیجه آن هزاران نفر از مردم بی‌پناه در مناطق گوناگون به بهانه‌های واهی قتل عام شدند، دختران، زنان و فرزندان خوردسال شیعیان به عنوان برده و کنیز در بازارهای افغانستان و شبه قاره به هندوها، سیک‌ها، مسیحیان و دیگران فروخته می‌شدند (ر.ک: همان، ۲۱۷-۲۳۴؛ فرهنگ، ۱۳۷۴ش، ص ۴۰۲-۴۰۳)؛ تا آنجا که به گفته مقامات انگلیسی از ماه جولای ۱۸۹۲ تا ژوئن ۱۸۹۴، تنها در بازار کابل حدود ۹ هزار نفر هزاره شیعه به عنوان کنیز و غلام در معرض خرید و فروش قرار گرفته بودند. حتی عبدالرحمن نیز با کمال وقاحت وقتی خبر خوشگذرانی‌های جنگجویان خود در مناطق مرکزی را شنید، از آنان خواست شماری از زنان و دختران را برای حرم‌سرا برگزینند (فرهنگ، ۱۳۷۴ش، ص ۴۰۳).

بیشتر تحلیل‌گران این رویکرد عبدالرحمن را متأثر از تضاد او با مذهب شیعه می‌دانستند که فتاوای علمای درباری در سایه حمایت‌های همه‌جانبه انگلیس هر روز بر دامنه آن می‌افزود که جزئیات دردناک آن در کتاب‌های تاریخی افغانستان به تفصیل بیان شده است (ر.ک: کاتب، ۱۳۷۲ش، ج ۳، ص ۱۹۳-۴۵۳؛ غرجستان، تابستان ۱۳۷۲، ص ۲۱۷-۲۳۴).

پس از آن، هنگامی که ارتش سرخ شوروی در فکر توسعه ایالات مستعمره خود افتاد و خواست افغانستان را نیز ضمیمه کشورهای تحت سلطه خود کند، آن هم پس از دو بار حملات متوالی در سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۱۰ شمسی، متحمل شکست سنگینی شد. تا آنکه پس از آخرین تجاوز گسترده نظامی در سال ۱۳۵۸ش، با خروج خفت‌بار از این کشور در ده سال بعد (۱۳۶۸ش) روبرو گردید که در نتیجه آن، نام شوروی بزرگ نیز به زباله‌دان تاریخ سپرده شد؛ ولی در این شرایط حساس نیز بر اثر رقابت کشورهای گوناگون خارجی برای تثبیت موقعیت خود در افغانستان، اختلاف میان گروه‌های جهادی افغانستان که تماماً اسلحه‌های سبک و سنگین دوران مقاومت را همراه داشتند، تشدید کرد و بر اثر پشتیبانی وسیع تسلیحاتی و مالی بیگانگان، آتش فتنه و اختلاف به انواع گوناگون در این کشور هر روز بیش از پیش شعله‌ورتر گردید. حدود یک دهه جنگ داخلی به تمام معنا که دامنگیر اقوام و مذاهب و احزاب اسلامی افغانستان گردید، برای مردم افغانستان به خصوص نسل

جوان خاطره‌ای جز برادرکشی، نفرت و انزجار از همدیگر و حتی بدبینی به مظاهر اسلامی چیز دیگری باقی نگذاشت.

در چنین زمانی گروه «طالبان» با پرچم سفید، شعار مدارا با تمامی مردم و اجرای کامل شریعت اسلامی، وارد افغانستان گردید؛ گروهی که بیشتر از میان فارغ‌التحصیلان مدارس احزاب سیاسی و مذهبی اهل سنت در پاکستان و افغانستان، به‌ویژه مکتب دیوبندی برخاسته بود. موفقیت طالبان در اعلان حکومت اسلامی با مرکزیت کابل، مهم‌ترین تجربه حکومت‌داری رسمی جریان‌های اسلام‌گرای اهل سنت در افغانستان و پاکستان به شمار می‌رفت. شعارهای همسو با تفکر و دغدغه دینی اکثر مردم و موفقیت نسبی طالبان در ایجاد امنیت اجتماعی در مناطق تحت کنترل خود بستر مناسبی را نیز برای گرایش بسیاری از اهل سنت و حتی غیر اهل سنت را به طالبان فراهم ساخت؛ ولی با کمال تأسف، خشونت‌ها و تبعیض‌های قومی و مذهبی گسترده در نظام طالبانی، صفحه جدیدی از افراطی‌گری را در افغانستان رقم زد. جالب آنکه همان کسانی که برای تضعیف اسلام بارها به این کشور حمله نظامی کرده بودند، این بار با همکاران جدید خود به حمایت از جنبش طالبان پرداختند. به همین دلیل حمایت کشورهای غربی و آمریکا از جنبشی که اجرای دستورات اسلامی را در رأس برنامه‌های خود گنجانده بود و حکومت خود را نیز «امارت اسلامی» نامیده بودند، بسیار نگران‌کننده و پرسش‌برانگیز بود تا جایی که «قاضی حسین احمد» رهبر جماعت اسلامی پاکستان در بدو پیدایش طالبان اعلام کرد که «یک توطئه امپریالیستی در حال شکل‌گیری است؛ چون ایالات متحده آمریکا و بریتانیا از طالبان حمایت می‌کند» (احمد رشید، در: میلی، ۱۳۷۷ش، ص ۱۲۳).

اظهار نظر قطعی درباره فلسفه این تغییر نگرش قدرت‌های خارجی چندان آسان نیست؛ شاید یکی از اسرار آن در گفتار زیر از جواهر لعل نهرو نهفته باشد که درباره سیاست‌های استعماری انگلیس در شبه قاره هند گفته بود: «آنها (انگلیسی‌ها) در هند به تشویق و تحکیم موقعیت گروه‌هایی از مردم می‌پرداختند که از نظر اجتماعی از همه ارتجاعی‌تر بودند و با کسانی مخالفت می‌کردند که به خاطر تغییرات سیاسی و اجتماعی می‌کوشیدند و کار می-

کردند» (نهر، ۱۳۶۱ش، ج ۲، ص ۴۸۳).

ارتجاعی بودن جریان طالبان و تفسیرهای ناقص آنان از آموزه‌ها و احکام اسلامی در تاریخ افغانستان بی‌پیشینه بود. از همین جا فلسفه‌ی حمایت‌های بیگانگان از آنان بسیار زود روشن شد و دیری نگذشت که همین نگرش تحجرگرایی طالبان بزرگ‌ترین ابزار تبلیغاتی غرب و هم‌پیمانانشان برای درهم‌کوبیدن نظام طالبانی و فراهم‌ساختن زمینه حضور خود آنان به عنوان ناجی مردم افغانستان گردید. در این فرایند، استعمار پیر و جوان ابتدا تبلیغات گسترده‌ای را در ظاهر بر ضد طالبان، ولی در واقع برای بدنام‌کردن اصل اسلام به راه انداختند؛ تا جایی که پس از آن جهاد و مجاهد که زمانی افتخاری بس بزرگی برای هر مسلمان و هر کشور اسلامی بود به ترور و تروریزم تغییر نام یافت و بیداری اسلامی و بیگانه‌ستیزی به تحجرگرایی و خشونت‌طلبی تغییر چهره داد؛ به‌ویژه آنکه این تبلیغات با رفتارهای نادرست جنبش حاکم و تفسیرهای ناقص آن از شریعت اسلامی نیز خواسته یا ناخواسته پیوسته تأیید می‌گردید.

انتلاف طالبان با افراطی‌ترین جریان اسلامی، یعنی «القاعده» که از سرزمین‌های دیگر به این ناحیه سرازیر شده و اردو زده بودند، بر دامنه افراطی‌گری آنها بیش از پیش افزود؛ تا اندازه‌ای که کمتر کشور اسلامی حاضر شدند به خاطر ماهیت تندروانه‌ی آنان، حاکمیت این گروه را به رسمیت بشناسند؛ تا آنکه اتهام القاعده به انفجار برج‌های تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث شکل‌گیری جبهه بین‌المللی به نام مبارزه با تروریسم به رهبری آمریکا گردید.

انتظار می‌رفت با ایستادگی جهانی در برابر زیاده‌خواهی‌های افراط‌گرایان، چنین تفکری به حاشیه رانده شود یا بسیار محدود گردد؛ ولی بر خلاف انتظار چنین نشد، بلکه تحت تأثیر دسیسه‌های داخلی و خارجی، این بار گروه‌های افراطی منطقه قدرتمندتر از گذشته وارد میدان شدند. در نتیجه آتش فتنه و خونریزی که انتظار می‌رفت شعله‌های آن خاموش گردد، فروخته‌تر گردید. در این دوران، انتلاف دیگری میان طالبان با القاعده، طالبان پاکستان و گروه‌های فرقه‌گرا شکل گرفت که در نتیجه‌ی آن ابعاد خشونت‌ها وسیع‌تر و نحوه مقابله با آن

نیز دشوار گردید (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰ش، ص ۱۴۸)؛ چنان‌که همین گروه‌ها با پشتوانه‌ی حامیان بین‌المللی و منطقه‌ای خود، در شکل‌گیری و حمایت از لشکر جهل و جنون «داعش» در سوریه و عراق و سپس گسترش آن به افغانستان و پاکستان، نقش اصلی را داشته‌اند.

جالب‌تر آنکه هم‌اکنون داعیان مبارزه با تروریسم و افراطی‌گری با کنارگذاشتن شعار مبارزه با اشراک و تروریست‌ها که زمانی ورد زبان تمامی آنان بود، هرکدام راه مصالحه و مذاکره با افراط‌گرایان را در پیش گرفته‌اند و تلاش دارند با مذاکرات علنی و محرمانه، از موقعیت افراطیون برای دستیابی به منافع بیشتری در آینده بهره‌گیرند. هرچند صلح و آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز آروزی دیرینه و مطابق دستورات اکید اسلام است و هر مسلمان آگاه و متعهد به موازین دینی و وظیفه‌ی شرعی و اخلاقی و انسانی خود می‌داند که برای تحقق این هدف تلاش کند، متأسفانه سیاست‌های سودجویانه ارباب سلطه پیوسته نشان داده است که این کشورها بیشتر به دنبال درگیرساختن مسلمانان با یکدیگر با هدف بدنام‌کردن مسلمانان، تضعیف کامل جبهه اسلام‌خواهی و دستیابی به شکست و نابودی اصل اسلام هستند؛ به همین دلیل تعیین مرز دقیق میان رویکرد اسلام‌گرایی واقعی و افراطی‌گری و نابودی رویکرد افراطی به نفع جبهه حق‌طلبانه و عدالت‌خواهانه، بر خلاف اهداف استعماری آنان خواهد بود. از همین جاست که با وجود تشکیل جبهه بین‌المللی مبارزه با «تروریسم» که بیشتر کشورهای اسلامی نیز خواهان تحقق این خواسته بودند، نه تنها توفیقی در این زمینه به دست نیامد، بلکه گروه‌ها و احزاب افراطی دیگری نیز منتسب به اسلام در منطقه به وجود آمدند که بیشتر آنها به جای رویارویی با آمریکا و غرب، مسلمانان و کشورهای اسلامی را به دلیل عدم اجرای قوانین شرعی و با وابستگی با کفار، هدف حملات تروریستی یا نظامی گسترده قرار داده‌اند. جالب‌تر آنکه بر اساس تحقیقات در مورد حمله‌های انتحاری سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۴ در جهان، اشغال خارجی تقریباً محرک تمام موارد بوده است. طبق تحقیقات، دو سوم تروریست‌های انتحاری القاعده از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۴ از کشورهایی هستند که نیروهای رزمی آمریکا از سال ۱۹۹۰ در آن کشورها حضور سنگین داشته‌اند (ر.ک: جان ال و مجاهد، ۱۳۹۰ش، ص ۷۵-۷۷).



## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

«افراطی‌گری» رویکردی است در مقابل میانه‌روی و اصلاح‌گری که در پاکستان و افغانستان فراتر از زمان تسلط استعمار انگلیس به بعد قابل پیگیری است؛ زیرا در فرایند مبارزه مسلمانان شبه قاره با استعمار، آنها راهکارهای گوناگون سیاسی، نظامی و فرهنگی را برای مبارزه با استعمار و استکبار در پیش گرفتند. هرچند مجموع این عوامل در نهایت نقش مهمی در شکست استعمار انگلیس و ارتش سرخ شوروی ایفا نمود، متأسفانه تحت تأثیر دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه و تفسیرهای نادرست آموزه‌های اسلامی و همین‌طور دخالت استعمار در تحریک مسلمانان علیه همدیگر، بسیاری از مسلمانان به سوی افراطی‌گری و تندروی سوق یافتند. همین امر در نهایت سبب شکل‌گیری انواع فرقه‌ها و گروه‌های تندرو گردید که هرکدام با تفسیر خاص از دین و شریعت، به خشونت‌های مذهبی دامن می‌زدند. خشونت‌های قومی و مذهبی، به‌ویژه ترورهای هدفمند علیه مخالفان مذهبی در پاکستان و قتل عام و آواره‌ساختن بخش اعظم شیعیان هزاره افغانستان در زمان عبدالرحمن خان جابر و سپس در دوران جنگ‌های داخلی و حاکمیت طالبان، از دردناک‌ترین پیامدهای فرقه‌گرایی افراطی بود که آثار مخربی در وحدت و همدلی مردم این ناحیه به جا گذاشت. در این میان پس از ائتلاف طالبان با القاعده و دیگر جریان‌های افراطی و تکفیری منطقه و جهان اسلام، افراطی‌گری در ابعاد گوناگون آن به اوج خود رسید. ائتلاف جهانی به رهبری آمریکا پس از واقعه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ برای مبارزه دروغین با افراطی‌گری، نه تنها نتیجه نداد، بلکه با حضور قدرت‌های استکباری و استعماری، حملات تروریستی گروه‌های تندرو نیز به اوج خود رسید. مجموع عوامل اثرگذار در این زمینه بیانگر آن است که متأسفانه در بسیاری از موارد ایجاد و ترویج این نوع تفکر، به‌ویژه در دو دهه اخیر، نقش مستقیم یا غیرمستقیم بسیاری از مدعیان مبارزه با افراطی‌گری و تروریسم قابل ردیابی است. همین امر هوشیاری تمامی مسلمانان، به‌ویژه گروه‌های مدعی جهاد و مبارزه با استعمار و استکبار را می‌طلبد که مواظب باشند، پیش از شکست دشمنان، ابزاری برای سوء استفاده آنان علیه برادران و همکیشان خود قرار نگیرند.

## منابع و مأخذ

الف) کتابها

۱. \_\_\_\_\_، إذا هبت ریح الإیمان، بیروت: مؤسسة الرسالة، دهم، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۵م.
۲. \_\_\_\_\_، التفسیر السیاسی للإسلام فی مرآة کتابات الأستاذ أبی الأعلى المودودی و الشہید سید قطب، مصر، دار آفاق الغد، [بی تا].
۳. \_\_\_\_\_، من أعلام المسلمین و مشاہیرہم، تہیہ کنندہ سید عبدالمجید الغوری، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۲۳ق/ ۲۰۰۲م.
۴. أبوالمکرم بن عبد الجلیل، دعوة الإمام محمد بن عبد الوہاب بین مؤیدہا و معارضہا فی شبہ القارہ الہندیہ؛ ریاض، دارالسلام للنشر و التوزیع، چاپ دوم، جمادی الأولى ۱۴۲۱ق.
۵. افشار، ایرج، تاریخ افغانستان: سفرنامہ و خاطرات عبدالرحمن خان، تہران، ٹامن الأئمہ، اول، ۱۳۸۱ش.
۶. البشاری، محمد، العالم الإسلامی و تحدیدات ۱۱ شتتبر ۲۰۰۱ الواقع و المآل، دمشق، دارالفکر، اول، جمادی الثانی ۱۴۲۸ق/ ۲۰۰۶م.
۷. جان ال. اسپوزیتو و دالیا مجاہد، چہ کسی از طرف اسلام سخن می گوید؟: یک میلیارد مسلمان واقعاً چگونہ فکر می کنند، ترجمہ سہیلا ناصری، تہران: ہرمس، ۱۳۹۰ش.
۸. جمعی از نویسندگان، کتاب آسیا (۵) ویژہ مسائل پاکستان، نظارت و تدوین مؤسسہ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، تہران، اسفندماہ ۱۳۸۹ش.
۹. جمعی از نویسندگان، مناسبات راہبردی ایران و پاکستان، بہ اہتمام طیبہ واعظی، تہران: پژوهشکدہ مطالعات راہبردی، ۱۳۹۰ش.
۱۰. حافظ عبدالحق، البیان الحق: تحریک آزادی مین اکابر علمائی دیوبند کاکردار اور بریلویت کامکروہ چہرہ (اردو)، [بی جا]، مجلس شوری اہل حق، [بی تا].
۱۱. حسنی ندوی، ابوالحسن علی، ربانیۃ لارہبانیۃ، دمشق- بیروت، دارابن کثیر، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق/ ۲۰۱۰م.
۱۲. حسنی ندوی، محمد رابع، رسائل الأعلام إلى العلامة ابی الحسن الندوی، دمشق- بیروت، دارابن کثیر، ۱۴۲۵ق/ ۲۰۰۴م.
۱۳. حسنی، عبدالحی، الأعلام بمن فی تاریخ الہند من الأعلام- المسمی ب«نزہة الخواطر و بہجة المسامع و النواظر»، ج ۷، دار ابن حزم، ۱۴۲۰ق/ ۱۹۹۹م.
۱۴. خالد محمود، مطالعہ بریلویت، ج ۱، ۳، ۵، ۷ و ۸، ہند، دیوبند، حافظی بکدپو دیوبند، ۲۰۰۴ق، (اردو).

۱۵. خالد مرغوب محمدا مین، عقبات العنبر و نسّمات المسك الأذفر فی التعریف بالعلامة الواعظ المحدث الشيخ محمد أختر و شیوخه و تعریب مقتطفات من مواعظه، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۱۶. شاهوزهی، مولوی عبدالغنی، صراط المستقیم نقدی بر فقه مقلدین، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۱۷. عبدالباقی، مصباح الله، المدارس الدینیة الباكستانية من الجامعة الحقانیة إلى المسجد الأحمر، قاهره، مكتبة مدبولی، [بی تا].
۱۸. عطار، علیرضا، دین و سیاست: مورد هند، تهران، مركز چاپ و انتشارات امور خارجه، ۱۳۸۱ ش.
۱۹. علیخان، عبدالله، كتاب امنيت بين الملل (۴) (ویژه القاعده)، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۸ ش.
۲۰. غرجستانی، محمد عیسی، کله منارها در افغانستان، تهیه و تنظیم عزیزالله رحیمی، قم، اسماعیلیان، تابستان ۱۳۷۲.
۲۱. فرزین نیا، زیبا، بنگلادش، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳ ش.
۲۲. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ دوم، قم، وفائی، ۱۳۷۴ ش.
۲۳. کاتب، ملافیض محمد، قم: ارگان نشریاتی سید جمال الدین حسینی (حبل الله)، زمستان ۱۳۷۲.
۲۴. مظاهری، نورمحمد، «رضاخانین کی کفرسازیان»، تحفظ نظریات دیوبند اکادمی (اردو)، پاکستان، کراچی، جمادی الاول ۱۴۳۰/ می ۲۰۰۹.
۲۵. میرآقا حقجو، افغانستان و مداخلات خارجی، قم، مجلسی، ۱۳۸۰ ش.
۲۶. میلی، ویلیام و دیگران، «افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی»، نگاه حوزه، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد، ترانه، پاییز ۱۳۷۷ ش.
۲۷. ندوی، مسعود، تاریخ الدعوة الإسلامية فی الهند، بیروت، دارالعربیة، [بی تا].
۲۸. نقشبندی، پیر ذوالفقار احمد، علمائی دیوبند کا تاریخی پس منظر (اردو)، هند، دیوبند، کتب خانہ فخریہ، [بی تا].
۲۹. نمر، عبدالمنعم، تاریخ الاسلام فی الهند، بیروت، المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۴۰۱ق/ ۱۹۸۱م.
۳۰. نهرو، جواهر لعل، کشف هند، ج ۱ و ۲، ترجمه محمود تفضلی، تهران، مؤسسه انتشاراتی امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۱ ش.
۳۱. وردانی، صالح، فرق أهل السنة جماعات الماضي و جماعات الحاضر، قم، مرکز الأبحاث القانديہ، ۱۴۲۴ق.
- (ب) مقالات و سایتها

۱. بابایی نژاد، آزاده، «آینده نامعلوم برای مدارس دینی پاکستان»، روزنامه اعتماد ملی، شماره ۱۴۴۸، ۸۶/۴/۳۱.
۲. پاکستان؛ شصت سال حیات در: <http://farsi.sunnionline.us>.
۳. «پیشینه و حال مدارس دینی پاکستان» در: [www.aftab.ir](http://www.aftab.ir).
۴. «تقابل دولت تاجیکستان با جماعت تبلیغ» در: <http://www.iras.ir>.
۵. تونی کارتالوچی ((Tony Cartalucc))، «شبکه ترور آمریکا در پاکستان» در: <http://www.rah-nama.ir>...D9%86
۶. جمالی، «آینده اسلام‌گرایی در پاکستان»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال یازدهم، شماره ۴۱، بهار ۱۳۸۹.
۷. همو، «افراطی‌گری در پاکستان»، ماهنامه مطالعات سیاسی راه‌نما در: <http://www.rah-nama.ir>.
۸. سعیدی، احمد «مدارس دینی و مسئولیت حکومت پاکستان» در: <http://www.jame-ghor.com>.
۹. صمدی، مهین‌السادت، «مدارس؛ نیروی مهارناپذیر پاکستان»، روزنامه ایران، شماره ۴۰۴۰، ۸۷/۷/۱۳.
۱۰. فراهانی، احمد «قتل رهبر گروه سپاه صحابه»، روزنامه جام جم، شماره ۲۶۳۷، ۸۸/۵/۲۷.
11. <http://avapress.com>.
12. <http://vista.ir>.
13. <http://iransharghi.com>.
14. <http://www.asnoor.ir>